

اسرار قتل رزم‌آرا (۲)

معروف است که برخی از دروازه درون نمی آیند و گاه از سوراخ سوزن بیرون می روند! این داستان درباره برخی از «روشنفکران» و «قلم‌به‌مزدان» صادق است که گاه سند یا اسنادی را با آن‌که جای خدشه و تردیدی در آن نیست، به زیر سؤال می برند و درباره آن گفتگوها و بگومگوها به راه می اندازند و در برابر، گاهی با استناد به گفته، بافته و ساخته عناصری «مجهول‌الهوویه» و یا «معلوم‌الحال» و بدپیشینه می‌کوشند که واقعیت‌های تاریخی را انکار کنند و وارونه وانمود سازند. آن‌گاه که سخن از نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد ۳۲ به میان می‌آید، با وجود دستخط ایشان و گواهی ده‌ها تن از شاهدان صادق به صدق آن نامه، «روشنفکران» گروهکی را می‌بینیم که برای بی‌اعتبار کردن و به زیر سؤال بردن آن به مصاحبه می‌نشینند و با اشکال تراشی‌ها و «القاء شبه» می‌کوشند که آن را ساختگی بنمایانند و از سوی دیگر آن‌گاه که برآند نقش «فدائیان اسلام» در مبارزه با استبداد و استعمار را نادیده انگارند و حماسه‌آفرینی‌های آنان را به زیر سؤال برند، ادعای یک تیمسار ارتش «شاهنشاهی» را که آتش انتقام از اسلام و رهبران اسلامی در درون او شعله ور است، بدون کوچک‌ترین تردیدی حجت و گواه قرار می‌دهند و به آن اعتبار می‌بخشند.

نکته در خور نگرش این که پیرامون اسناد، مدارک و نوشته‌هایی که از سوی فراماسون‌ها، مارکسیست‌ها و مهره‌های وابسته به ساواک و دربار شاه گور شده انتشار یابد این گونه اشکال‌تراشی‌ها، بهانه‌جوئی‌ها و بگومگوها هیچ‌گاه مطرح نمی‌شود، در درازای نزدیک به سی سال که از انتشار «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین...» می‌گذرد، از سوی «روشنفکران» حتی برای نمونه یک سطر نوشته‌ای که کوچک‌ترین شبه و تردیدی در درستی آن پدید آورد، دیده نمی‌شود. نیز درباره کتاب «حقوق‌بگیران انگلیس» که از سوی یکی از ماموران ساواک به نام «اسماعیل رائین» منتشر شده است تاکنون هیچ‌یک از این «روشنفکران» گروهکی و غیر گروهکی، به مصاحبه، بررسی، نقد و بگومگوهای سؤال برانگیز و تردیدآور، نپرداخته و کوچک‌ترین شبه‌ای در اعتبار آن نکرده‌اند.

لیکن اگر اسناد و مدارک منتشر شده بر ضد باند «روشنفکران» عافیت‌طلبان، تزویرکاران و سرسپردگان به شبکه‌های جاسوسی باشد، می‌بینیم که «روشنفکران» در راه مصونیت بخشیدن به خیانتکاران پشت پرده و «شریکان دزد و رفیقان قافله» به تکاپو می‌افتند و همه نیرو و توان خود را در راه بی‌اعتبار کردن آن اسناد به کار می‌گیرند و به شگردهای گوناگونی دست می‌زنند: از سوئی اصحاب ریا و تزویر با دستاویز این‌که گزارش‌کنندگان این‌گونه سندها «فاسقان سفاک» دوران ستم‌شاهی بوده‌اند! برآنند که اصولاً در اعتبار اسناد و مدارک ساواک، دربار و لایب اسناد لانه جاسوسی خدشه پدید آورند و غیرقابل استناد بنمایانند! و برملا کردن اسناد خیانت و نیرنگ عناصر زبون و «ضعیف‌النفس» و بازیگر را ناسازگار با «موازین اخلاقی، شرعی، تاریخی و ...» وانمود کنند!! و از سوی دیگر «روشنفکران» و عناصر وابسته به غرب و شرق در راه خدشه دار کردن و بی‌اعتبار ساختن سندهای باقیمانده از دوران رژیم ستم شاهی که گوشه‌هائی از بند و بست‌های پشت پرده بسیاری از گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب و عناصر ملی‌گرا را می‌تواند به نمایش گذارد، این اندیشه را رواج می‌دهند که «قضایوت‌هائی که بر اساس یک سند یا سندها و همچنین یک ملاقات و یا ملاقات‌های برخی از ایرانیان یا بیگانگان انجام می‌گیرد، قابل توجه، تامل و ارزیابی مجدد» می‌باشد و برای توجیه آن گونه سندها و ملاقات‌ها و تبرئه خیانت‌کاران باید «مجموعه اعمال و کردار... و نتایج مترتب بر اسناد و مذاکرات مذکور و زمان و محیط» را در نظر بگیرند!! و بدین‌گونه برآنند راه‌گریز را برای هم‌بند و بست‌چی‌های در خدمت زورمداران و استعمارگران هموار سازند! و در برابر می‌کوشند مردان آزادیخواه، مجاهد و ضد استعمار را با شیوه‌های گوناگون به زیر سؤال برند و حماسه‌آفرینی‌های آنان را نادیده انگارند.

و اینجاست که می‌بینیم «روشنفکران» در درازای سده اخیر در راه مخدوش کردن چهره‌های مردمی و وارونه نمایاندن نهضت‌های ضد استعماری، صدها جلد کتاب و مقاله به بازار آورده‌اند و برای تحریف تاریخ از هیچ خیانتی فروگذار نکرده‌اند. از این دست نوشتجات، کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» است که با استناد به افسانه‌بافی‌ها و دروغ‌پردازی‌های عناصر جاسوس‌مآب و مزدوری‌مانند سرهنگ غلامرضا رحمانی‌مصور، تیمسار شایانفر و مظفر بقائی کوشیده است حماسه‌آفرینی‌های فدائیان اسلام در اعدام انقلابی رزم‌آرا را به زیر سؤال برد و برای خوانندگان ذهنیت پدید آورد. در شماره ۳ این مجله پیرامون برخی از غرض‌ورزی‌های این کتاب، به شکل

گذرا نکته‌هایی مورد بررسی قرار گرفت و اکنون لازم می‌داند اطلاعات تازه‌ای را که در این زمینه به دست آورده است، در دسترس خوانندگان محترم و پژوهشگر این مجله قرار دهد.

قبلا لازم می‌داند با سپاس فراوان از بزرگوارانی که این اطلاعات را در اختیار مجله ۱۵ خرداد قرار داده‌اند، از همه برادران و خواهران متعهد و وارسته‌ای که پیرامون حرکت «فدائیان اسلام» و مخالفان و موافقان این جمعیت، اطلاعات، اسناد و خاطراتی دارند بخواهد که این مجله را در رویارویی با تحریف‌گری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها و رسوا ساختن چهره‌های مرموز قلم‌به‌مزدان وابسته و خیانت‌پیشه و پیکار با تهاجم فرهنگی یاری بخشند. اما اطلاعات به دست آمده:

۱- دکتر مظفر بقائی که ادعای او در کتاب یاد شده به عنوان «وحی منزل» مطرح گردیده است، یکی از سرسخت‌ترین و کینه‌توزترین دشمنان «فدائیان اسلام» بوده و از اعدام انقلابی کسروی به دست این جمعیت داغی گداخته بر دل داشته است و بارها از زبان او شنیده شده است که «من این احمق‌های... را به خاطر کشتن کسروی هرگز نخواهم بخشید»!

۲- حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید محمدعلی لواسانی آورده اند که آقای علی حجتی کرمانی آن چه را که در کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» از زبان او آمده تحریف شده می‌دانند.

۳- دوتن از برادران فدائیان اسلام به نام‌های اصغر عمری و علی بهاری که همراه با شهید بزرگ نواب صفوی (ره) و دیگر رهبران «فدائیان اسلام» در دادگاه قلابی و نمایشی شاه محاکمه شده‌اند ادعای تیمسار شایانفر را مبنی بر «رازی که توسط مرحوم نواب صفوی در دادگاه فرمایشی افشا شد» که در صفحه ۴۸۱ آمده است، دروغ محض و عاری از حقیقت خواندند.

مجله «۱۵ خرداد» با سپاس و قدردانی از این برادران مجاهدی که اطلاعات خود را در اختیار این مجله قرار دادند، متن مصاحبه اختصاصی مجله با آقای عمری را برای خوانندگان خود بازگو می‌سازد:

س: جناب آقای عمری ضمن تشکر از حضور شما در مصاحبه خواهشمند است پیش از پرداختن به همکاری خود با فدائیان اسلام زندگینامه خود را به طور کوتاه بیان فرمائید:

ج: بسم الله الرحمن الرحيم. هوالعزیز نام بنده اصغر شهرتم عمری معروف به حكاكى است فرزند محمدتقى در سال ۱۳۱۰ در يك خانواده مذهبی به دنیا آمدم از دوران كودكى و نوجوانی در جلسات مذهبی و قرائت قرآن كه به طور هفتگی در محله ما تشكيل می گردید شركت می كردم. پدرم را در طفولیت از دست دادم مادرم به نام «منصوره» يك زن مذهبی بود و خیلی اهمیت می داد كه ما نماز بخوانیم، روزه بگیریم و كارهای مذهبی را انجام دهیم در نتیجه من يك آدم مذهبی بودم. ضمنا مادرم راجع به فضائل ائمه اطهار (ع) برای ما خیلی حرف زده بود راجع به شجاعت و خصوصیات اخلاقی آن بزرگواران مطالبی برای ما گفته بود...

س: از چه دوره‌ای به فعالیت سیاسی رو آوردید؟

ج: من در سال ۱۳۳۰ در زندان قصر با نواب صفوی آشنا شدم تا آن موقع هیچ گفتگوئی راجع به مسائل سیاسی نشده بود و من هیچ وارد نبودم در آن سال یکی از فدائیان اسلام به من گفت می‌خواهم به دیدن نواب صفوی در زندان قصر بروم، شما می‌آئی؟ گفتم بله من خیلی مشتاقم به زندان قصر رفتیم و در شماره ۲ زندان قصر در داخل زندان در خدمت ایشان نشستیم و ایشان بلند شد و برای جمعیت صحبت کرد. و من در آن ابتدای نوجوانی تمام آن خصوصیاتى كه نسبت به ائمه اطهار در جلسات مذهبی شنیده بودم و مادرم برای من گفته بود در وجود نواب صفوی دیدم. دیدم خیلی با اشتیاق حرف می زند یعنی آن چیزی را كه می گوید معتقد است نه این كه فرض کنید می‌خواهد يك جلسه‌ای را اداره كند ... همه محور فرمایشان این بود كه احكام اسلام اگر اجرا بشود بشریت نجات پیدا می‌كند از این وضع نابسامان. خوب این جلسات ادامه پیدا كرد تا این‌كه ایشان از زندان آزاد شد به دیدن ایشان رفتیم دیگر ما در جلسات عمومی ایشان شركت می‌كردیم كه در شب‌های شنبه در مساجد تشكيل می شد در این جلسات عمومی گاهی ایشان صحبت می‌كرد. گاهی شهید سید عبدالحسین واحدی كه بسیار سخنگوی عظیمی بود.

س: از چه تاریخی عضویت فدائیان اسلام را پذیرفتید؟

ج: من عضویتی نداشتم به طور رسمی در جمعیت فدائیان اسلام تا روز ۲۸ مرداد سال ۳۲ یا يكروز جلوترش يك جلسه‌ای بود در دو راهی مهندس كه آن جا يك خانه‌ای بود. در آن جلسه من متوجه شدم كه برای عضویت در جمعیت فدائیان اسلام اسم‌نویسی می‌كنند. آن جا ما هم اسم

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

نوشتیم... خوب جلسات ما و رفت و آمدهای ما با فدائیان اسلام همین جور بود یک کمیته‌های ده نفری یا پنج نفری تشکیل شد که رابط ما آقای لواسانی بودند ... تا ماجرای انعقاد پیمان بغداد پیش آمد بعد از آن ماجرا اسمش «سنتو» شد چو بغداد بعد از کودتای عبدالکریم قاسم از این پیمان بیرون رفت. در مخالفت با انعقاد این پیمان فعالیت فدائیان اسلام خیلی چشمگیر بود نواب صفوی اعلامیه دادند و مخالفشان را اعلام کردند. روزنامه‌ها نوشتند بعد با فشار نوشتند هرچه فشار آوردند دیدند که این‌ها دارند پیمان را می‌بندند و منطق نواب صفوی این بود که ما را دست بسته و کت بسته داریم ملتمان را تحویل بیگانگان می‌دهیم و این خلاف آداب اسلامی ماست. تا این‌که قرار شد حسین علا نخست‌وزیر وقت برای انعقاد و امضای این پیمان به بغداد مراجعه کند. وقتی فدائیان اسلام دیدند که ارشادات اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها به جایی نمی‌رسد فکر کردند که به همان شیوه قهرآمیز گذشته به اعدام انقلابی این نماینده ایران که می‌خواهد برای امضای پیمان در آن‌جا شرکت کند (دست بزنند) و به این وسیله انزجار و بیزارگی خودشان را نسبت به انعقاد این پیمان بیان کنند این کار شد اما به سامان نرسید ... و حسین علا فقط سرش زخمی شد و بردنش بیمارستان و سرش را پانسمان کردند و بعد هم بگیر بگیر شد.

فدائیان اسلام از طریق حکومت نظامی وقت بازداشت می‌شدند... وقتی حکومت نظامی در ایران تشکیل شده بود بعد از ۲۸ مرداد کارائی نداشت از اطلاعات شهربانی برای دستگیری افراد کمک می‌گرفتند ما را (گرفتند) بردند اطلاعات شهربانی ما را یک مقدار آن‌جا شکنجه دادند و خلیل طهماسبی سیدمحمد لواسانی و محمد گلدوست را از ما می‌خواستند و نیز عبدخدائی را می‌خواستند چون ایشان هم فرار کرده بود ما فهمیدیم که آن‌های دیگر را گرفته‌اند وقتی که این‌ها را از من می‌خواستند لابد دیگران و شهید نواب صفوی را گرفته‌اند، وقتی که این‌ها را از من می‌خواستند لابد دیگران و شهید نواب صفوی را گرفته‌اند، خوب واقعیت این است که نه از جانشان خبر داشتیم و نه می‌دانستیم کج‌ا هستند، خلاصه آن‌جا خوب ما را شکنجه دادند، شکنجه‌های متعددی داشتند بعد هم ما را تحویل فرماندار نظامی دادند.

س: چه نوع شکنجه‌هایی می‌دادند؟

ج: شکنجه‌هایی که در شهربانی بود یک مقدار متمدنانه تر از فرماندار نظامی بود اول که ما وارد شدیم خیلی از ما تجلیل کردند ما را تحویل گرفتند ما اصلاً تعجب کردیم چه خبره؟ ... بعد گفتند یک توضیحاتی فقط از شما می‌خواهیم بعد می‌توانید بروید خانه تان توضیحات این بود که این آدم‌ها کجا هستند گفتیم که نمی‌دانم کجا هستند ... گفتند جزو فدائیان اسلام نیستی؟ گفتیم نه گفتند به نواب صفوی فحش بده و برو! به آن آقا گفتیم که به اعتقاد ما کسی به کسی فحش بدهد و نتواند ثابت کند [به خاطر] آن نسبتی که می‌دهد باید حد بخورد این تکلیفی که شما به من می‌کنید یک تهمت است و یک غیبت است گفت به این آقا دارد ما را ارشاد می‌کند، یک نفر هم این جا بالای سرما ایستاده بود زد تو کله ما و سکندر رفتیم ... و حسابی کتک زدند، بله یک مدتی ما را آن جا نگه داشتند و بعد تحویل فرمانداری نظامی در «حزیرةالقدس» بود، آن جا که ما را بردند یک مقدار زیادی شکنجه دادند که البته حالا من قصدم این نیست که شکنجه‌ها را بگویم این ها مال زمان گذشته است و چیزی هم نیست . (بعد) ما را بردند در قزل قلعه زندانی کردند . در آن جا متوجه شدیم که آقای سیدمحمد واحدی و آقای طهماس بی آن جا هستند به اضافه آقای علی بهاری، شیخ محمود صادقی، شیخ محمد رضای نیکنام، شیخ محمود امیدی، هادی میرلوحی (برادر مرحوم نواب صفوی) آن جا بودند ... قزل قلعه وضعیتش غیر از زندان (دیگر) است، یک زندان کاملاً ابتدائی، در این زندان، این سرش و آن سرش به هوای این که دستشوئی داشت، نم داشت، اصلاً خیس بود، زندانی بیچاره را که یک ماه، دو ماه، سه ماه آن جا نگه می‌داشتند، دچار استخوان‌درد و روماتیسم و ناراحتی‌های این‌جوری می‌شد، ضمن این‌که حالا کتک هم می‌خورد... در آن جا شکنجه‌های سختی به طهماسبی و سید محمد واحدی می‌دادند، البته به همه شکنجه می‌دادند، نه این‌که حالا آن جا کسی را ناز کنند، آن جا آن قدر شکنجه می‌دادند که اشخاص واقعا هویتشان را از دست می‌دادند...

بازجویی‌ها هم همین‌جور ادامه پیدا کرد در این بازجویی‌ها از بنده می‌خواستند که آن آدم روسی که با شما تماس گرفت کی بود؟!، روسی کیه؟ روسی چه جوریه؟! گفتند نه باید بگی! معلوم شد که شیوه خاصی داشتند . [می‌گفتند] آن نظامی روسی که کلاهش کج است ! و نمی‌دانم روی کلاهش یک داس چکش دارد! [کیه] این‌ها را می‌گفتند به متهم، در ذهن متهم [این نشانی‌ها را] می‌ریختند، بعد می‌زدند، وقتی که این کتک می‌خورد، زیر شکنجه [فکر می‌کرد] خوب این‌ها

را که می خواهند ما هم می گوئیم [و خود را نجات می دهیم] می گوئیم آره مثلا او را دیدم که تو پرونده‌ات ثبت شود و بعد [پرونده] به دادگاه بره که بله ما این روسی را دیدیم!!

هرچه به من فشار آوردند گفتم نه، ما نه با یک روسی ملاقاتی کرده‌ایم، نه اصلا با روس‌ها کاری داشته‌ایم. این را من این جا می‌گویم که بعد آن مسائل مهم تر دادگاه را بگویم [و توضیح دهم که قصه] این روسی چه بوده است ! بعد هم گفتند که حالا بازجویی تمام شده و باید بروید پرونده‌خوانی...

[یک روز] ما بیگاری گرفتیم و صبح رفتیم و ضمن این که جارو می‌کردیم توی این سلول‌ها را یواش یواش نگاه می‌کردیم تا رسیدیم به آن سلولی که آقای نواب در آن بود . مثل این که ایشان منتظر یک کسی، واقعه‌ای، چیزی بود. من بلند شدم و سلام کردم، تا سلام کردم ایشان جواب داد و نگذاشت من حرفی بزنم، شروع کرد به حرف زدن - و محورهای اصلی صحبتش این بود که می‌گفت ما را می‌کشند و شما از زندان آزاد می‌شوید. وقتی که آزاد شوید خدا را فراموش نکنید، با ظالم بجنگید، مطمئن باشد دنیا این‌جوره.

س: دادگاه فدائیان اسلام از چه تاریخی و چگونه آغاز گردید؟

ج: آن زمان گذشت، ما را بردند پرونده خوانی... پرونده‌خوانی هم تمام شد و در تاریخ ۴ دی ۱۳۳۴ اولین دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام ۸ نفر از فدائیان اسلام تشکیل گردید، این هشت نفر:

۱- شهید نواب صفوی ۲- شهید سیدمحمد واحدی ۳- شهید خلیل طهماسبی ۴- شهید مظفر علی ذوالقدر (ضارب حسین علا) ۵- مرحوم سید هادی میرلوحی ۶- مرحوم عباس تهرانی ۷- علی بهاری ۸- و بنده که اصغر عمری هستم . اتهام این ۸ نفر (از سوی) دادستان حسین آزموده که آئشمن ایران لقب گرفته بود این جور بیان شد: قیام مسلحانه بر ضد حکومت مشروطه، تحریص مردم به مسلح شدن ضد قدرت سلطنت و حمل اسلحه غیرمجاز . این دادگاه نظامی به ریاست سرتیپ قطبی و دادرسان سرهنگ پورآذر، سرهنگ مدرسه‌ای، سرهنگ آذرپی، سرهنگ دستغیب و اعضای علی‌البدل سرهنگ حریری و سرهنگ عدل . در بعضی از جلسات خود آزموده می‌آمد، بعضی از جلسات سرگرد بهزادنیا به ن‌مایندگی از آزموده، در زندان به ما می‌گفتند که او داماد

آزموده است. البته جلسات اصلی را خود آزموده می‌آمد که بسیار بی‌حیا بود و یک عنصر پلید و کثیف. مثل این‌که واقعا لذت می‌برد از این‌که یک آدم‌هائی را بکشد و در حین کشتن باز زجرشان دهد.

دادگاه بدوی در محل دژبانی تشکیل شد در خیابان سوم اسفند آن روز که حالا سرگرد سخائی است. بله محل دژبان مرکز آن جا بود که دادگاه در یکی از این اطاق ها تشکیل می‌شد که این اطاق‌ها وصل به دادرسی ارتش بود...

س: از دفاعیات شهید نواب صفوی چه خاطراتی دارید؟

شهید نواب صفوی نسبت به تشکیل این دادگاه و رسیدگی به اتهام اعتراض داشت. ایشان می‌گفت که این دادگاه صلاحیت رسیدگی ندارد، در یک دادگاه عمومی باید باشد و با وجود هیئت منصفه. که البته دادگاه می‌گفت نه، اعتراض وارد نیست. ما برای رسیدگی صالحیم. این دادگاه ۸ جلسه طول کشید تا به پایان رسید از تاریخ ۴ دی تا ۱۲ دیماه ۱۳۳۴ در این جلسات بیشتر فشار روی آن سه نفر اول بود یعنی ایدئولوگ‌های گروه. البته شهید خلیل طهماسبی بیشتر مورد بغض بود به جهت این‌که می‌گفتند که تو رزم آرا را که هم لباس ما و ارتشی بوده کشتی و خلاصه بیشتر روی او فشار می‌آوردند. وقتی آن روز دادگاه تمام شد به ما گفتند بروید نهار بخورید ما آمدم نهار خوردیم و نماز خواندیم و برای شنیدن حکم دادگاه مجددا ما را به دادگاه آوردند. در حدود ۲ الی ۳ ساعت طول کشید معلوم بود که رای [از پیش] آماده بود به این جهت یک پرونده‌ای که ۸ متهم روی آن صحبت [دفاعیه] داشتند، آن را خوندن و نکات ضعف و قوت آن را در آوردن و تصمیم گرفتن کار ۲ ساعت ۳ ساعت به نظر می‌رسد نباشد. دادگاه تشکیل شد... و حکم به این شرح خواندند:

شهید نواب صفوی به اتهام قیام مسلحانه بر ضد حکومت مشروطه و تحریص مردم ب ۵ مسلح شدن و حمل اسلحه غیر مجاز طبق ماده ۳۱۷ دادرسی ارتش به اعدام محکوم شدند، سیدمحمد واحدی به همین اتهام به اعدام، خلیل طهماسبی به همین اتهام و ارتکاب قتل به اعدام، مظفرعلی ذوالقدر به همین اتهام اعدام، سیدهادی میرلوحی به همین اتهام با دو درجه تخفیف ۶ سال، اصغر عمری به همین اتهام با دو درجه تخفیف ۵ سال، احمد عباسی تهرانی به همین اتهام با دو درجه

تخفیف ۴ سال، علی بهاری به همین اتهام با دو درجه تخفیف سه سال . حکم دادگاه را خواندند. شهید نواب صفوی و خلیل طهماسبی و سیدمحمد واحدی یک حالت شفع می به آنها دست داد و هر سه به هم نگاه کردند و خندیدند. عرض کردم فشار روی طهماسبی بود به جهت این که ارتشی بودند و او را یک دشمن رو در رو با خودشان می دانستند. به طهماسبی گفتند چرا می خندی؟ مگه اعدام خنده دارد؟ شهید سیدمحمد واحدی گفتند که چرا نخندد و حال این که در این طیران روحانی، در این سفر روحانی که به سوی محبوب دارد با دو سه تن از رفقاییش هم هست و تنها نیست و این خود یک ش عفی دارد و باز زدند زیر خنده و همگی خندیدند ولی آن دژخیمان و [هیئت دادرسان] همین جوری با تعجب نگاه می کردند در همان جلسه شهید نواب صفوی از پشت میز اتهام آمدند بیرون و روی زمین سجده کردند و بلند شدند خدا را شکر کردند و فرمودند که یک عمر در قنوت شهادت فی سبیل الله را خواستم. شهادت فی سبیل الله الحمد لله رب العالمین امروز نصیبم شد. خوب حکم را خواندند و ما را آوردند زندان دژبان، فردا صبح هم انتقال دادند به زندان عشرت آباد - لشکر یک پیاده آن روز - و یک چند روزی آن جا بودیم.

س: دادگاه تجدید نظر از چه تاریخی و چگونه آغاز شد؟

دادگاه تجدید نظر در روز ۲۳ دیماه ۱۳۳۴ تشکیل شد... این دادگاه به ریاست تیمسار محمدتقی مجیدی و سرهنگان عزیزالله میری، عزیزالله خیلتاش، صدیق مستوفی منصور پور، شیخ الاسلامی، رئیسایان و عضویت علی البدل سرهنگ فقیهی شیرازی و سرهنگ صدرقلی بیات و منشی دادگاه یک سرگردی بود به نام جمشیدی، دادستانی دادگاه تجدید نظر بر عهده سرهنگ اللهیاری بود

س: وکلای تسخیری چه کسانی بودند؟

وکیل مدافعها، همان وکیل مدافعهای دادگاه بدوی بودند، وکیل تسخیری برای نواب دکتر شایانفر بود، برای بنده دکتر دانش بود، آنها دیگر را درست یادم نیست.

س: آیا شهید نواب صفوی در دادگاه تجدید نظر دفاعیاتی داشتند؟

ج: در این دادگاه شهید نواب صفوی وقتی یقین کردند که کشته می شوند مثل این که به این فکر افتاده بودند که از مواضع محکم خودشان بیشتر دفاع کنند یعنی برای ثبت در تاریخ بیشتر حرف

بزنند، بگویند که ما چی می خواستیم، ضمنا در این دادگاه ضمن این که آن اتهام (دادگاه بدوی) را داشتیم دلایلی که دادستان برای اثبات ادعایش ارائه می داد این بود که این آقایان با حزب توده همکاری داشتند به جهت این که در مملکت ما فقط یک گروه هستند که با شاه مخالفند و آن هم حزب توده است پس هرکس با شاه مخالف باشد جزو مارکسیست ها و توده ای ها است، اتهام دوم این که تشکیلاتی همانند تشکیلات حسن صباح ایجاد گردید ایجاد رعب و وحشت برای گذران زندگی، سه این که کارهای شما تروریستی بوده کارهای تروریستی هم هیچ محور شرعی ندارد، شهید نواب صفوی روی این سه محور خیلی صحبت کردند که البته در دادگاه بدوی خیلی کمتر و در دادگاه تجدیدنظر خیلی مفصل بود، و دفاعشان بیشتر این بود که ما نه تروریست هستیم به جهت این که ما طبق موازین شرعی و دستوراتی از مجتهدین جامع الشرایط داشتیم، تشکیلات حسن صباح نمی خواستیم تشکیل دهیم، به جهت این که ما تقاضای شخصی نداشتیم، ما مبارزاتمان برای برقراری یک نظام اسلامی بود و همکاری با حزب توده نداشتیم، به جهت این که آن ها مارکسیست بودند و ما الهی، در دو خط مخالف بودیم، در این جا فهمیدیم که [در بازجویی ها] از ما می خواستند با یک نظامی روسی ملاقات داشتید که کلاهش آن جوری بود، نشانش آن جوری بود، برای این بود که این اتهام را [به ما] بچسبانند.

شهید نواب صفوی در این دادگاه تجدیدنظر مخصوصا روی این تکیه داشتند که ما کارهایمان با صلاح دید و مشورت برخی از فقهای جامع الشرایط بود، نه این که یک کار خودسرانه باشد.

س: در کتاب (اسرار قتل رزم آرا) از زبان وکیل مدافع تسخیری تیمسار شایانفر، آمده است که شهید نواب صفوی «در یکی از جلسات دادگاه گفت: در زمان نخست وزیری رزم آرا من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم، در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم ... شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد ام تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد» آیا در دادگاه بدوی یا تجدیدنظر چنین جریانی از سوی شهید نواب صفوی مطرح

شد؟

ج: این نقل قول کاملاً بی اساس و بی پایه است چون بنده آن جا توی دادگاه بودم، اصلاً این حرف‌ها نبود، شهید نواب صفوی مبرا از این حرف‌ها بود، منفورترین افراد در آن روز از دیدگاه شهید نواب صفوی به شهادت اسناد موجود، شاه بود.

یک افسر شاهنشاهی وکیل تسخیری نواب صفوی بوده که همه چیزش را بعد از انقلاب از دست داده، طبیعی است که دید خوشی نسبت به مسلمان‌ها، نسبت به این‌ها [رهبران فدائیان اسلام] ندارد، چون همه چیزش را از دست داده است، آن درجاتی که باعث افتخارش بوده از دست داده است، مسلماً این شخص نمی‌تواند یک آدم راستگوئی باشد.

ما اتفاقاً با او قرار گذاشتیم تا با او مصاحبه کنیم و ببینیم این ادعا را از کجا آورده است، قرار گذاشتیم، وقتی که طبق قرار قبلی رفتیم، خانم ی از بالا داد زد تیمسار کسالت دارند و نمی‌توانند شما را بپذیرند!

نویسنده (گردآورنده) این کتاب هم به اعتقاد من یک آدمی است که یک هدف خاصی را دنبال می‌کند، به جهت این که اگر آدم صادقی بود و می‌خواست تحقیقاتی درباره تاریخ فدائیان اسلام انجام دهد، باید با من و دیگران که از آن مقطع آمدیم هم بپرسد نه فقط به گفته یک نفر که شاهنشاهی بوده و تحمیل شده به عنوان وکیل مدافع تسخیری به متهمین (اکتفا کند) به نظر من نویسنده [گردآورنده] یک شیطنت خاصی را دنبال می‌کرده است، حالا چه هدفی را دنبال می‌کند خدا می‌داند، مسلم است که سوء نیت دارد، چطور شد که بعد از ۴۰ سال آمده و گشته و یک نفر را پیدا کرده که چه بشود؟ به نظر من این آقا [گردآورنده کتاب اسرار قتل رزم آرا] چهره نواب صفوی را که یک چهره روحانی عرفانی و الهی بوده می‌خواسته خدشه‌دار کند، به جهت این که به انقلاب و... نمی‌تواند حرفی بزند، چون انقلاب مثل سیل این‌ها را می‌برد، گنده‌هایشان را مثل سیل می‌برد، [لذا] می‌خواهد ریشه‌های انقلاب را زیر سؤال ببرد، تا انقلاب را هم خدشه‌دار کند. امروز که تهاجم فرهنگی به فرهنگ اسلامی می‌کنند، با فرهنگ اسلامی دارند مبارزه می‌کنند. خدشه‌دار کردن فدائیان اسلام هم از این تهاجم فرهنگی جدا نیست، این اعتقاد بنده است.

س: دادگاه تجدید نظر چند روز طول کشید و چه احکامی صادر کرد؟

ج: این دادگاه فقط دو روز طول کشید و روز ۲۵ دیماه/۱۳۳۴ به اتمام رسید و احکام دادگاه بدوی را تایید کرد بعد از [رای] دادگاه تجدید نظر از حقوق مسلم متهم فرجام خواهی بود که اگر شاه موافقت می کرد، یک دادگاه دیگری برای رسیدگی به اتهامات تشکیل می شد، از آخرین جلسه دادگاه تجدید نظر تا زمانی که متهم می توانست تقاضای فرجام بکند ده روز بود یعنی تا ده روز حکم دادگاه تجدید نظر نباید اجرا شود، خوب این از حقوق مسلم متهم بود، ما هم تقاضای فرجام کردیم، فردای آن روز که روز ۲۶ دیماه بود به ما گفتند اثاثتان را جمع کنید شما را به زندان لشکر ۲ زرهی می برند ما تا آن موقع در دادگاه لشکر یک پیاده عشرت آباد بودیم لشکر ۲ زرهی ضلع شمال شرقی چهارراه قصر بود، ما را بردند آن جا، من که پیاده شدم دیدم که آقای نواب آن جا هست و لباس هایش [لباس روحانی] تنش است، ایشان را پس از دستگیری خلع لباس کرده بودند ما رفتیم در حضور شهید نواب صفوی تا اثاثیه هایمان را جدا کنیم . چون به ما گفتند اثاثیه های خود را جدا کنید، شهید نواب صفوی با یک شغفی به لباس های روحانی که بر تن داشت، عبا بود و قبا - دستی کشید و به من گفت الحمدلله لباس هایم را گرفتم، خیلی خوشحال بود، این آخرین ملاقات ما بود، من دیگر ایشان را ندیدم ما را بردند در سلول های انفرادی، شب یک مقدار سروصدا بود نزدیک های صبح صداهائی به گوش می خورد، صدای قرآن و مناجات و صدای شهید سید محمد واحدی که می گفت یا الله... یک وقت متوجه شدیم صدای در آمد و در باز شد آدمم جلو سوراخ نگاه کنم آن نگهبان یک نهیبی به ما زد، رفتیم عقب تر ایستادیم دیدیم بله سرهنگ اللهیاری رفت و شهید نواب صفوی هم رفت ولی یک چیزهایی می گفت، که برای ما مفهوم نبود، پشت سر ایشان سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و ذوالقدر رفتند، قیافه ها خیلی مصمم بود بدون این که وحشتی در آن باشد، من شخصا باور نکردم که آن ها را دارند می برند، بکشند، فکر کردم زندانی ها را دارند عوض می کنند، فردا صبح ما را به اتاق بزرگ تری انتقال دادند، من بودم، احمد تهرانی، علی بهاری و هادی میرلوحی، خوب ماهر چهار محکوم را در یک اتاق دومتری جا دادند، یک وقت متوجه شدم میرلوحی دارد گریه می کند و معلوم شد خبردار شده بود که برادران را اعدام کرده اند، در صبح بیست و هفتم دیماه ۱۳۳۴ این بود خاطراتی که من به یاد داشتم.